

دگرگونی انفجار آمیز در چین و شوروی

نویسندگان: Amos A. Jordan و Richard L. Grant

استادان مرکز مطالعات بین المللی و استراتژیک - آمریکا

ترجمه: علیرضا طیب

منبع: فصلنامه Washington Quarterly پائیز - ۱۹۸۹

چنان عمیق و پراکنده بود که بسیاری از کارشناسان غربی معتقد شدند راه چاره نه در سرهم بندی و ایجاد تغییرات حاشیه ای، بلکه در اصلاحات ریشه ای است. اما نه برژنف و نه جانشینان وی، اندروپف و چرنینکو، نتوانستند عزم و انرژی لازم را برای رفع این مشکلات بسیج کنند. به گفته گورباچف «یک وضعیت بیش از بحران» به وجود آمده بود.

چین تحت رهبری ماهرانه و مصمم دنگ شیائوپینگ بیش از شوروی به سوی اصلاحات گام برداشت. اصل راهنمای این اصلاحات، ایجاد انگیزه های مادی به جای اتکاء به رهیافت مبتنی بر «بسیج توده ها»ی مائو بود.

تحت تأثیر موفقیت های به دست آمده در بخش کشاورزی از بابت سپردن کارها به دست خود کشاورزان در استان های «آن وی» (Anwei، «سیچوان» Sichuan و سایر استان ها، «دنگ» در اواخر دهه ۱۹۷۰ یک سلسله اصلاحات کشاورزی در سراسر کشور به راه انداخت. کشاورزی نقطه طبیعی برای آغاز اصلاحات بود زیرا ۸۰٪ جمعیت چین در مناطق روستایی به سر می بردند و این کشور حتی در سال های مساعد به زحمت قادر به تأمین نیازهای خود در زمینه غذایی و الیاف طبیعی بوده است و نیز ارزش خارجی اندکی برای خرید واردات بمنظور جبران کمبود غلات در دسترس داشته است. سیستم «مسئولیت واحد خانواده» در میان ابتکارات دنگ شیائوپینگ جنبه کلیدی داشت. تحت این سیستم کشاورز و خانواده اش جای کمون را به عنوان واحد تولیدی می گرفت و اجاره دراز مدت (۱۵ ساله) زمین به کشاورزان و عرضه آزاد بخشی از محصولات کشاورزی توسط آنان که فراتر از سهمیه های اجباری وضع شده از سوی دولت بود، انگیزه های مادی لازم را به دست می داد. نتایج، شگفت آور بود.

تولیدات مناطق روستایی (از جمله صنایع روستایی) در میان سالهای ۱۹۷۸ و ۱۹۸۶، سالانه جهشی ۱۰/۵ درصدی داشت و اثرات جانبی آن در بخش شهری نیز محسوس بود. در تلاشی بمنظور بهره گیری از نیروی کارگزار شهری به شیوه مشابه، دنگ و همقطارانیش یک سیستم «مسئولیت مدیریت» برای عملیات اقتصادی شهری برقرار کردند که برپایه اجاره یا کنترات استوار بود. در عمل مدیران کارخانه های وابسته به برخی از شرکتهای اقتصادی دولتی از بابت میزان تولید، سطح دستمزد، سود و ضرر واحدهای تحت سرپرستی خویش مسئولیت یافتند. آنان پذیرفتند که بخشی از کالاها را با نرخ از پیش تعیین شده به دولت تحویل دهند و سپس تولیدات مازاد بر این سهمیه را در بازار آزاد به فروش رسانده و عایدات حاصله را صرف اعطای پاداش یا توسعه و نوسازی تأسیسات و... نمایند.

چین در کنار شرکتهای اقتصادی متعلق به دولت، ایجاد شرکتهای خصوصی تحت مالکیت افراد یا تعاونی ها را مجاز ساخت. این بخش خاص از اقتصاد که در ابتدا از حیث حجم به شرکتهای دارای ده نفر کارگر محدود بود چنان پویا از کار درآمد که بعدها محدودیت های موجود از حیث تعداد کارگران نیز برداشته شد. در نتیجه، برخی از شرکتهای خصوصی رشد چشمگیری یافته اند. برای مثال شرکت STONE ENTERPRISES که یک شرکت تولیدکننده ماشین های محاسبه گراست نسخه چینی شرکت - HEWLETT PACKARD می باشد. این شرکت که ابتدا در سال ۱۹۸۳ با شمار معدودی کارگر شروع به کار کرد، در سال ۱۹۸۸ رشد قابل توجهی نموده و بدون استفاده از بودجه های دولتی عالی ترین ماشین های محاسبه گرا را از نظر کیفیت در جمهوری خلق چین تولید کرده و دستمزدی چندین برابر شرکتهای دولتی تولید کننده این نوع ماشین ها به کارگران می پردازد.

یکی از سخت ترین مشکلاتی که در برابر چینی ها قرار دارد، وجود چنین عدم توازن هایی بین بخش های بازاری و غیر بازاری اقتصاد می باشد. نه تنها

ناآرامی های بزرگ دانشجویی و سرکوب خشونت بار آن، تظاهرات و شورش های گسترده قومی، طرد شدن رهبران حزبی در جریان انتخابات، مصائب رو به رشد اقتصادی - همه این وقایع برجسته که طی چند ماه گذشته در جمهوری خلق چین و اتحاد شوروی رخ داده است، این سوال را مطرح می سازد که آیا رهبران دو کشور قادر به کنترل و اداره آهنگ شتابان تغییر در کشور خود هستند یا نه.

حنای توتالیتریانیسم در بخش اعظم جهان کمونیستی آشکارا در حال رنگ باختن است. به راستی، تغییر و تحولاتی که در چین و اتحاد شوروی جریان دارد، نوعی «انقلاب دوم» محسوب می شود که محتملاً مانند انقلاب های نخستین در قرن بیستم، جوامع این دو کشور و مسائل بین المللی را در قرن بیست و یکم دگرگون خواهد ساخت. برای سنجش عمق و خصلت این تغییر و تحولات - و معنایی که می تواند برای غرب داشته باشد - بررسی خاستگاه ها و انگیزه های آن سودمند خواهد بود.

ریشه ها و خصلت اصلاحات

درست به همان گونه که عقب نشینی در برابر یک دشمن ورزیده در میدان جنگ از بیجیده ترین و خطرناک ترین مانورها در هنر جنگ است، در پی شکست یک سیستم نیز عقب نشینی استراتژیک دشوارترین کار در زمینه حکمرانی به شمار می رود. در اواخر دهه ۱۹۷۰ رهبران بکن و مسکو در جستجوی یافتن راه خروجی از یک معضل مشترک، فوری و برجسته بودند: نظام اقتصادی این دو کشور بطور بارزی دچار شکست شده و انجام اصلاحات ضرورت یافته بود. اما همانگونه که «دوتو کویل» خاطر نشان ساخته است، حکمرانان هنگامی که اصلاحات را آغاز می کنند بیش از هر زمان دیگر آسیب پذیرند.

در مورد چین، تحولات عظیم ناشی از انقلاب فرهنگی مائو در فاصله سالهای ۱۹۶۶ و ۱۹۷۶ منجر به هرج و مرجی واقعی شده بود. همانطور که بعدها دنگ شیائوپینگ مطرح ساخت «ما از ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۶ بیست سال را در جریان جهش بزرگ به جلو، نظام کمون ها، و انقلاب فرهنگی از دست دادیم. درست هنگامی که سایر کشورها در این سالها به پیشرفت های اقتصادی عظیمی دست می یافتند، ما در حال پس رفتن بودیم». با به قدرت رسیدن دنگ شیائوپینگ در سال ۱۹۷۸ چین نه تنها پیشرفتی نداشت بلکه جمعیت یک میلیاردی این کشور گرفتار فقری عمیق بود و نمی توانست نیازهای اساسی، کشور را از حیث غذا، سرپناه و سایر ضروریات برآورده سازد. در سال ۱۹۸۰، سرانه تولید ناخالص ملی تنها ۲۵۰ دلار بود.

در نتیجه اولویتی که مائو برای «سرخ ها» به ضرر «متخصصان» قائل بود اقتصاد را که چین در دست نظریه پردازان و دیوانسالاران قرار گرفت و توان سرمایه گذاری سنتی چین برای سرپا نگهداشتن سیستم یا حفظ اقتدار خود حتی به ضرر سیستم صرف شد.

در اتحاد شوروی، نه حوادث چنین بر سر و صدا بود و نه افول تا این اندازه چشمگیر. معهذ، نشانه های معضل رو به رشد اقتصادی هر چه بیشتر آشکار می شد. از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۰ اقتصاد شوروی با نرخ متوسطی حدود ۵/۱٪ رشد میکرد. در دوره ۷۵-۱۹۷۱ نرخ رشد، به ۳/۱٪ و در سالهای ۸۲-۱۹۷۶ به سطح ۲/۱٪ نزول کرد. سپس در دوره ۸۴-۱۹۸۳ این نرخ اندکی افزایش یافت و به میزان ۲/۳٪ رسید ولی بعداً در فاصله ۸۸-۱۹۸۵ تا سطح ۲٪ کاهش یافت. (نرخ رشد سال ۱۹۸۷ کمتر از ۱٪ بود). در اواخر دهه ۱۹۷۰، برژنف و هموطنانش به طور روزافزون گرفتار الگوی استالینی یک اقتصاد غیرقابل انعطاف با برنامه ریزی متمرکز شدند که وجه مشخصه آن تاکید بر صنایع سنگین، اولویت امور دفاعی و نادیده گرفتن مصرف کنندگان بود. دشواریها



■ «دنگ شیائوپینگ»: «هدف ما تأمین خوشبختی

نسبی برای مردم چین است. صرف رها کردن يك پنجم از افراد بشر از چنگال فقر، موفقیت بزرگی خواهد بود».

هرچند این سخن بدون شك منعكس کننده واقیعی است که تمام عناصر رهبری چین درباره آن توافق نظر دارند، ولی به دشواری می تواند مانند مائوئیسم یا مکتب کنفوسیوس معرف يك سیستم فکری جامع باشد.

■ گورباچف در کتاب خود، «پرسترویکا»، فهرست هراس آوری از انواع مشکلاتی را که زمینه ساز ابتکارات وی برای بازسازی و تجدید حیات سیستم بوده است بدست می دهد که رکود اقتصادی، استفاده اسراف آمیز یا غیر مؤثر از منابع، فرسودگی تدریجی ارزشهای معنوی و عقیدتی، متزلزل شدن اعتبار حکومت، بی اعتنائی به قانون، افزایش ارتشاء و تظاهر، نوکر صفتی و گزافه گوئی و... از آن جمله است.

دولتی در محل. ثالثاً، بخشیدن روح تازه ای به کالبد حزب از طریق میدان دادن به اعضای جوانتر و تحصیل کرده تری که توجه خویش را بر نقش های پیشگام سیاسی متمرکز می کنند. و رابعاً فعال تر نمودن حزب و نظام سیاسی از طریق مجاز ساختن مشارکت نسبتاً گسترده تر افراد در تصمیم گیریهای حزبی و دولتی. اما «دنگ» در مسائل سیاسی حتی به نحوی آشکارتر از مسائل اقتصادی بر ادامه تفوق حزب تاکید می کرد.

همچنین، پس از سال ۱۹۷۸ جز در زمینه برنامه ریزی های مربوط به تنظیم خانواده، از میزان کنترل سیاسی بر زندگی اجتماعی کاسته گردید و محدودیت های موجود در مورد آزادی عقیده و ابراز نظر کاهش یافت و هم در برچسب های تبعیض آمیز طبقاتی برداشته شد. هم در سطوح روستائی و هم در سطح شرکت های اقتصادی واقعا اجازه انتخابات رقابت آمیز داده شد. هر چند کادرهای محلی اغلب قادر بودند جریان انتخابات را مختل سازند. (گرچه اساسنامه حزب کمونیست انجام انتخابات رقابت آمیز در همه سطوح را مقرر می دارد ولی ظاهراً رقابت واقعی ناچیزی وجود داشته است.)

در دوره بعد از مائو تا حدودی نقش کنگره های مختلف خلق، بخصوص کنگره ملی خلق تقویت شده و گاه مباحثات بی پرده ای در مورد مسائل برجسته صورت گرفته است و در برخی موارد آراء منفی نیز وجود داشته است. همچنین برای ایجاد حقوق جدیدی در زمینه آیین دادرسی و تضمین محاکمات عادلانه تجدیدنظری در نظام حقوقی صورت گرفته است ولی تصور برابری در برابر قانون یا استقلال قوه قضائیه در کشوری که حزب با قدرت تصدی امور را در دست دارد ولی عمدتاً خارج از محدوده قانون قرار می گیرد، دشوار است.

همراه با این اقدامات در زمینه ایجاد آزادی اقتصادی و سیاسی در داخل کشور، «دنگ» و همقطاران سیاست خود بسندگی عصر مائو را کنار گذاشته و درهای کشور را به روی غرب باز کردند. «دنگ» اخطار نموده است که «هر کشوری درهای خود را به روی جهان خارج ببندد نمی تواند به پیشرفت نایل شود». بویژه بکن از سرمایه گذاری خارجیان استقبال کرده و از موسسات چند جانبه و بانک های تجاری، وام و اعتبار قبول نموده است. هزاران شرکت خارجی اقدام به سرمایه گذاری مشترک و تاسیس شرکت های فرعی در چین کرده اند زیرا این کشور برخلاف اتحاد شوروی در زمینه درصد مالکیت خارجیان هیچگونه محدودیتی قائل نمی شود. بعلاوه بیش از ۴۰ هزار دانشجو به خارج اعزام شده اند که تنها ۲۰ هزار نفر آنها در ایالات متحده به تحصیل پرداخته اند.

قبول اگرچه آمیز این اندیشه از سوی رهبران پس از مائو که برای نیل به پیشرفت اقتصادی وجود میزانی از آزادی سیاسی ضروری است، بی شک تا حدودی ناشی از آسیب های ملی ناشی از انقلاب فرهنگی بوده است. «دنگ» و همقطاران به تدریج بی نظمی را به عنوان نوعی بیماری اجتماعی و سیاسی شناختند که خود (و اغلب افراد از نسل آنها) مصمم به برهیز از آن بودند. آزادی سیاسی آرام آرام و با احتیاط داده می شد و این در جامعه ای که قدرت

کسانی که در شرکت STONE استخدام شده اند بلکه رانندگان تاکسی، بازرگانان، و مجموعه ای از دیگر افراد فعال در زمینه اقتصادی، چند برابر شاغلین در دانشگاهها، ادارات دولتی، و شرکتهای تحت مالکیت دولت در آمد دارند. حتی در بسیاری از موارد وضع کشاورزان به مراتب بهتر از کارکنان شرکتهای دولتی است. متاسفانه، این اقتصاد دوگانه با دو نوع قیمت برای کالاهای ممنوع یا مشابه، نه تنها به نابرابری های زنده بلکه همچنین به فساد فاحش منجر شده است.

همچنین میان استان های داخلی و نواحی ساحلی که دولت از اوایل دهه ۱۹۸۰ در آنجا مناطق ویژه اقتصادی بوجود آورده نابرابری شدیدی پدید آمده است زیرا در اینگونه مناطق برای شرکتهای خارجی سرمایه گذار در طرح های صادراتی، نرخ های مالیاتی ترجیحی و معافیت هایی قائل گردیده اند و نسبت به سایر نواحی به نیروهای بازار نقش بیشتری داده می شود. بکن این مناطق ویژه را به عنوان آزمایشگاهی تلقی می کند که سیاست های اقتصادی قبل از اجرا در سراسر کشور در آنجا به آزمایش گذاشته می شود. چینی ها همچنین امیدوارند که این مناطق اقتصادی ویژه به مراکز برخورد از تکنولوژی عالی تبدیل گردد و به صورت مجاری مؤثری برای ارتباط با هنگ کنگ، ماکائو، و تایوان درآید.

تا تابستان سال ۱۹۸۸ آمیزه ای از اصلاحات ساختاری و پیشرفت اقتصادی، اقتصاد چین را در مرز دگرگونی قرار داده بود. براساس برآورد خود رهبران چین بیش از ۵۰٪ اقتصاد این کشور تحت تاثیر بازار قرار داشت. به گفته دنگ «مادر میانه رودخانه هستیم و باید میان پیش روی یا عقب گرد یکی را انتخاب کنیم». «دنگ» و همقطاران اصلی وی (بویژه «ژائوزیانگ») با آگاهی نسبت به عدم امکان توقف در میانه راه و بهای سنگین عقب نشینی، مصمم به پیش بردن اصلاحات بودند. «دنگ» با اذعان به دردناک بودن بی نظمی اقتصادی بیشتر و اصلاح قیمت ها معتقد بود که «درد کوتاه مدت بهتر از يك درد دراز مدت است».

«دنگ» ضمن تلاش برای ایجاد گشایش اقتصادی، از لحاظ سیاست داخلی نیز تا حدودی محیط کشور را بازتر کرد. مصلحت گرایی بنیانی «دنگ» در زمینه مسائل سیاسی و اقتصادی در این گفته معروف وی نمودار است که «فرقی نمی کند که گربه سیاه باشد یا سفید، گربه خوب باید بتواند موش بگیرد».

«دنگ» با مردود شمردن انقلاب فرهنگی و تمامی نتایج و پیامدهای آن کوشید تا از تاکید بر ایدئولوژی بکاهد و مانع از مداخلات بی جای حزب در تمامی جوانب زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم گردد، هر چند مستمرا بر ادامه تفوق حزب کمونیست بر حیات کشور تاکید می کرد.

از اواخر دهه ۱۹۷۰ رهبران چین در پی برخی اهداف سیاسی بودند: اولاً، کاستن از تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در بکن و واگذاری بخشی از این قدرت به سایر استان ها. ثانياً، خارج کردن بسیاری از اختیارات اقتصادی از دست حزب و سپردن آن به مدیران شرکت ها، بانکداران، کشاورزان و مقامات

■ در زمینه پیش‌بینی میزان موفقیت اصلاحات سیاسی و اقتصادی گورباچف این پرسش مطرح است: آیا گسترش دموکراسی و تقویت حکومت قانون در شوروی تا آن اندازه جامعه و سیاست را متحول ساخته است که دست‌آوردها برگشت‌ناپذیر باشد؟

■ از لحاظ تئوریک، اصلاحات اقتصادی در شوروی با وجود شکست اصلاحات سیاسی می‌تواند موفق از کار درآید. در این صورت، جهان با دولتی بسته و توتالیتر، از نوجان گرفته‌وازلحاظ اقتصادی نیرومندتر که کنترلی در مورد قدرت مرکزی آن وجود ندارد، روبرو خواهد بود.

خواه از نوع کنفوسیوسی و خواه از نوع کمونیستی همواره از بالا سرچشمه گرفته است امر غیرمنتظره‌ای نیست.

همانطور که در جریان این قبیل تحولات بنیادین می‌توان انتظار داشت، همه‌گربه‌ها اهل موش گرفتن نبودند. آزمایش‌ها درست از کار درنیامد، عدم شایستگی نمایان شد، روشنفکران «در مسیر آزادی زیاده روی کردند» و لذا حرکت و مبارزه برای تصفیه ضرورت یافت. مبارزه علیه «آلودگی معنوی» در سال‌های ۱۹۸۳-۸۴ نمونه‌ای از این اقدامات بود: طرفداران سرسخت نوگرانی مورد حمله قرار گرفتند و در این حمله از رسانه‌های گروهی کمک گرفته شد؛ یک برنامه آموزشی و انضباطی در محافل حزبی به اجرا درآمد و علیه برحرامت‌ترین نوگرایان محدودیت‌هایی از جمله بازداشت اعمال شد. این برنامه بار دیگر در سال ۱۹۸۷ در جریان مبارزه با «آزادی بورژوازی» تکرار گردید. بهرحال همه این «تصفیه‌ها» تا سال ۱۹۸۹ نسبتاً کوتاه مدت و معتدل بود و ظاهراً هر یک درگیری‌ها و مباحثات سیاسی فراوانی به دنبال می‌آورد. در طی این دوره «دنگ» و همکارانش با دقت به اروپای شرقی و اتحاد شوروی چشم دوخته بودند و «زانو زینانگ» دبیرکل حزب کمونیست نظر جمعی رهبران این کشور را چنین بیان می‌کرد: «روس‌ها اجازه داده‌اند که اصلاحات سیاسی بر اصلاحات اقتصادی پیشی گیرد و لذا انتظارات غیر واقع‌بینانه‌ای را به وجود آورده‌اند. در حالی که ما به دقت این دو نوع اصلاحات را در کنار هم نگهداشته‌ایم.»

همانطور که زانو زینانگ اشاره کرده اتحاد شوروی راه متفاوتی را برای اصلاحات برگزیده است. اندکی پس از بقدرت رسیدن «میخائیل گورباچف» در سال ۱۹۸۵ آشکار شد که وی قصد دارد بهم ریختگی اقتصادی را که به ارث برده بود چاره کند. او کار خود را با تاکید بر انضباط بیشتر و حمله به فساد و بی‌کفایتی آغاز کرد و از این جهت با جای پای سلف بلافصل خویش اندروپف گذاشت. اما به زودی آشکار شد که تاکید بر «عامل انسانی» صرفاً به نتایجی بی‌فروغ می‌انجامد. اقتصاد را که همراه با خرابی مستمر روحیه مردم و اعتبار حزب نه تنها میان انتظارات فراینده ملت و عملکرد نظام فاصله می‌انداخت بلکه موقعیت اتحاد شوروی به عنوان یک ابرقدرت را نیز در آینده مورد تهدید قرار می‌داد. اتحاد شوروی که از حیث دانش و تکنولوژی عقب افتاده و از تولید کالاهای صنعتی قابل مبادله با ارزهای معتبر در سراسر جهان عاجز بود، به گفته برخی از منتقدان داخلی «در معرض این خطر قرار داشت که به سطح یک قدرت جهان سومی سقوط کند». گورباچف و همکاران اصلاح طلبش مصمم بودند برای فعال کردن اقتصاد کشور هر کاری لازم است انجام دهند. هر چند به دنبال تجربه موفقیت آمیز چین مبنی بر انجام اصلاحات در بخش کشاورزی، منطقی به نظر می‌رسید که در شوروی نیز اصلاحات از همین بخش آغاز شود، و با وجودی که کشاورزی در آن کشور گرفتار مشکلات پایدار بوده و نمی‌توانست در برابر حجم بزرگ و نامتناسب سرمایه‌گذاریهای قبلی انجام شده در این بخش پاسخگو باشد، گورباچف تصمیم گرفت تلاش‌های خود در زمینه بازسازی را در عرصه گسترده‌تری آغاز کند. شاید تجارب قبلی وی در زمانی که مسئولیت نظارت بر امر کشاورزی را در دفتر سیاسی بعهده داشت، او را نسبت به وجود دشواری‌های خاص در این بخش متقاعد کرده، یا حساسیت سیاسی موجود در مورد جریان دردآور و خون‌آلود جمعی کردن کشاورزی در گذشته وی را از این کار بازداشته باشد.

در هر حال گورباچف تصمیم گرفت کار را با یک سلسله اصلاحات گسترده اداری و اقتصادی شروع و به جای کشاورزی بر صنعت تاکید نماید. تا سال ۱۹۸۸، اصلاحات همه‌جانبه‌ای در زمینه بازرگانی و بانکداری، کاستن از تمرکز تصمیم‌گیری درباره مسائلی چون تأمین مالی و دستمزدها و پاداش‌ها و احاله آن به سطح مدیریت شرکت‌های اقتصادی، سازمان دهی مجدد و کاستن از اهمیت دستگاه برنامه‌ریزی مرکزی، اصلاح محدود قیمت‌ها، ایجاد دگرگونی‌های مناسب در بازرگانی خارجی، تاکید فراوان بر کنترل کیفیت، و تشویق تعاونی‌های کوچک صورت گرفت.

اما این اصلاحات عجلانه، منقطع و بطور گزینشی اعمال گردید و در صدر برنامه پنجساله موجود گذاشته شد. مدیران شرکت‌ها هر چند دستورات ناهاهنگی

در زمینه اصلاحات دریافت می‌کردند ولی از قید تعهدات خویش برای برآوردن اهداف برنامه اقتصادی آزاد نبودند. بدین ترتیب تعجب آور نیست که در نتیجه سردرگمی و بی‌ترتیبی (همراه با آب و هوای نامساعد، کاهش قیمت نفت، سنگ اندازی و تعلل دستگاه دیوانسالاری، و دیگر مشکلات گوناگون) دست آوردها اندک باشد، آهنگ رشد تولید ناخالص ملی شوروی در سال ۱۹۸۸، به اندازه دوران برژنف یا حتی کندتر از آن بود.

دشواری کار گورباچف تا حدی از این حقیقت مایه می‌گرفت که وی ناچار بود با یک دیوانسالاری حزبی که در طول هفتادسال مستقر شده و هیچگاه جابجایی‌های یک انقلاب فرهنگی را تجربه نکرده بود، دست و پنجه نرم کند. (انقلاب فرهنگی در چین منجر به تضعیف و بی‌اعتباری شدید سازمان حزب شد و این به نوبه خود بدان معنی بود که دیوانسالاران حزبی غالباً قادر به ناکام کردن ابتکارات اصلاح طلبان نیستند). گورباچف برای ایجاد انقلاب فرهنگی خاص خویش، مقابله با انجماد دیوانسالاری، و وارد ساختن فشار بر عناصر حزبی از بالا و پائین، به گلاسنوست (فضای باز) و نیز پرسترویکا (بازسازی) روی آورد. اصلاح‌گرایان امیدوار بودند که در پرتو گلاسنوست عمق مشکلاتی که رودرروی اتحاد شوروی قرار دارد و نارسانایی اقداماتی را که در گذشته برای مقابله با آنها به عمل آمده روشن سازند و بدین ترتیب نیرو و شور و شوق روشنفکران و سپس کارگران و توده‌ها را بسیج کنند. هدف از اقدامات اصلاحی پرسترویکا مقابله با این معضلات بود.

گورباچف در کتاب خود تحت عنوان «پرسترویکا» فهرست هراس‌آوری از انواع مشکلات که زمینه ساز ابتکارات وی برای بازسازی و تجدید حیات سیستم بوده است، بدست می‌دهد که رکود اقتصادی، استفاده اسراف‌آمیز یا غیر مؤثر از مواد، فرسودگی تدریجی ارزشهای عقیدتی و معنوی، متزلزل شدن اعتبار حکومت، بی‌اعتنایی به قانون و افزایش ارتشاء و تظاهر، نوکرفستی و گزافه‌گویی و... از آن جمله است.

گورباچف در برابر این نقائص ظاهراً متقاعد شده است که تنها دگرگونی کامل جامعه و سیاست شوروی می‌تواند پیش شرط‌های لازم را برای تجدید حیات اقتصاد کشور فراهم سازد. بر این اساس وی اصلاحات سیاسی را یکی پس از دیگری اعلام کرد و گستره اصلاحات اقتصادی را عمق و وسعت بیشتری بخشید.

آنچه برای برنامه‌های گورباچف در زمینه تجدید حیات اقتصادی اهمیت اساسی داشت کاستن از فشار ابزارهای دفاعی بر تولید ناخالص ملی بود. در سال‌های اخیر کارشناسان گوناگون خارجی این فشارها را بطور کلی در حدود ۱۵ تا ۱۶ درصد برآورد کرده‌اند. گورباچف در همان سال به قدرت رسیدنش این نکته را روشن ساخت که منابع اقتصادی را باید از امور دفاعی به سوی صنایع مصرفی سوق داد. هر چند مجتمع نظامی - صنعتی شوروی از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۹ با آهنگ ثابتی همچنان به بیرون دادن تانک، توپ، هواپیما و سایر لوازم جنگی ادامه می‌داد ولی ژنرال «سرگئی آخرومیوف» به مقامات عالی رتبه آمریکایی گفته بود که طرح کاهش نیروهای شوروی که در سامبر ۱۹۸۸ از سوی گورباچف در سازمان ملل اعلام شد و از تابستان سال ۱۹۸۹ به اجرا درمی‌آید، بیش از دو سال در مرحله برنامه‌ریزی بوده است. به علاوه، در همین دوره ۱۹۸۶-۸۸ گورباچف به تعدادی از «کارخانجات نظامی» دستور داد تا تولید برخی اقلام مصرفی نظیر تراکتور، یخچال و تلویزیون را آغاز کنند. هر چند هنوز اطلاعات به دست آمده کامل نیست ولی نظر غالب بر آن است که رقم دوازده درصدی که ریشکوف نخست‌وزیر شوروی در ۷ ژوئن ۱۹۸۹ اعلام کرده به میزان قابل توجهی کمتر از بار واقعی هزینه‌های دفاعی بر اقتصاد شوروی است. دست‌یابی به توافق با غرب در مورد کاهش سلاح‌ها و تنش بین‌المللی همراه با اقدامات یکجانبه در جهت پائین آوردن سطح متورم هزینه‌های نظامی می‌تواند به گونه‌ای اساسی موجب انتقال منابع به بخش غیرنظامی اقتصاد شود.

کاهش تنش‌ها همچنین جریان اعتبارات، سرمایه‌گذاریها، انتقال تکنولوژی، و تجارت را سرعت بخشیده است. تنها در سال ۱۹۸۸ حجم تعهدات غرب در زمینه اعتبارات و سرمایه‌گذاری به ۸ میلیارد دلار بالغ گردید.

همواره با تبلیغات آن کشور در جهت سرزنش کردن ایالات متحده برای هرگونه مشکل موجود در این منطقه همراه بوده است.

■ چشم اندازهای موفقیت

اصلاحات چین تا اوایل تابستان ۱۹۸۸ هرچند دردناک، نامنظم، و تا اندازه‌ای سراسری بود ولی موفقیت آمیز به نظر می‌رسید. در این مرحله هنوز «دنگ» و «زائوزیانگ» ظاهراً مهبیای پیش بردن اصلاحات در زمینه دستمزدها و قیمت‌ها و توسعه باز هم بیشتر این اصل بودند که «دولت بازار را سامان می‌دهد و بازار نیز فعالیت اقتصادی را هدایت می‌کند.» به گفته «زائوزیانگ» ما دو پیش شرط لازم برای حرکت باز هم بیشتر به جلو را برآورده ساخته‌ایم: ایجاد یک اقتصاد سالم با مصرف عمومی کافی، و یک موضع اقتصادی بین‌المللی که مانع از هرگونه تکان غافلگیرانه می‌شود. «زائو همچنین معتقد بود که حتی در این صورت نیز جریان امور مخاطره آمیز است ولی اگر بتوانیم برای سه تا پنج سال آینده به اصلاحات پای بند بنامین اصطکاک‌های ناشی از تغییرات از میان خواهد رفت و دوره‌ای جدید پدید خواهد آمد.»

ولی در جازدن اصلاحات اقتصادی و سرعت گرفتن آهنگ تورم در تابستان سال ۱۹۸۸، همراه با مواردی از خریداری هراس امیز اغذیه و بروز شورش‌هایی در طی این دوره، «دنگ»، «زائو» و «لی پنگ» نخست وزیر چین (چهره‌ای با اهمیت فزاینده) را واداشت تا بجای پیش رفتن در راستای اصلاحات به «تحکیم قدرت» بپردازند. برداشت عمل گرایانه زائوزیانگ مبنی بر «جستجوی سنگ‌ها در تاریکی برای گام برداشتن» در عرض رودخانه، با عمیق تر شدن آب زیر سؤال رفت. در واقع برخی از منتقدان کم کم بر این باور شدند که استراتژی زائوزیانگ برای گذشتن از یک رودخانه کوهستانی مناسب است ولی در رودخانه «زردی» که چین خود را در آن می‌یابد، کارایی ندارد. اصلاح قیمت‌ها متوقف شد، کنترل در برخی از زمینه‌ها دوباره افزایش یافت، و حتی سرمایه‌گذاریهای مشترک با محدودیت‌های جدیدی مواجه گردید. این مشکلات در راه تحقق انتقال بی‌سابقه به سوی یک «اقتصاد سوسیالیستی مبتنی بر بازار» که هرچه بیشتر رنگ ازاد به خود می‌گرفت، با

گورباچف خواه صرفاً به خاطر بهره‌گیری از ضرورت اقتصادی کاهش سطح مواجهه نظامی، یا تحت تأثیر شواهد حاکی از افزایش وابستگی متقابل در جهان، به هر حال در سال ۱۹۸۷ تفکر جدید خود در مورد جهان و نیز مسائل داخلی شوروی را مطرح کرد. از جمله اصول این تفکر جدید در مورد وضعیت بین‌المللی، مردود شمردن جنگ به عنوان ابزار سیاست و اذعان به «تجزیه ناپذیر بودن امنیت» بوده است. صورت بندی سنتی خط مشی امنیتی در زمان استالین بر این اساس استوار بود که اتحاد شوروی تنها در صورتی ایمن خواهد بود که از مجموع دشمنان خود قویتر باشد. این اصل در زمان برژنف بدین نحو تغییر کرد که اتحاد شوروی باید با مجموع دشمنان بالقوه خویش همسنگی کند. ولی گورباچف تعبیر دیگری را مطرح ساخته است: «امنیت یا بطوریکسان برای همه وجود دارد و یا اصلاً وجود ندارد.... دشمنان باید با هم شریک شوند و مشترکاً به جستجوی راهی برای نیل به امنیت جهانی بپردازند.»

دیگر اصول این تفکر جدید نه تنها اقداماتی برای کاهش تسلیحات را در برمی‌گیرد بلکه متضمن ثابت نگهداشتن توازن هسته‌ای در سطحی به مراتب پایین‌تر از سطح فعلی، افزایش تماس‌ها و گفتگوهای بین‌المللی، یک خانه مشترک اروپایی، نقشی اساسی‌تر برای سازمان ملل، همکاری بمنظور رفع ستیزهای منطقه‌ای، و تغییر آرایش تسلیحات و آیین‌های نظامی از آفندی به پدافندی می‌باشد.

دوش به دوش این نشانه‌ها که حاکی از کاهش جنگجویی و ماجراجویی شوروی است، تلاش‌های دیپلماتیک ماهرانه‌ای بعمل آمده که هدف از آن بهره‌برداری از تصویر مسالمت آمیز اتحاد شوروی و تفکر جدیدی است که در پشت آن قرار دارد.

گورباچف بویژه در صدد کاهش احساس تهدید از جانب شوروی در اروپای غربی و کم‌رنگ کردن نقش ناتو و حضور ایالات متحده (که این پیمان را پشت نویسی کرده) بوده است. تلاش‌های دیپلماتیک شوروی به اروپا محدود نبوده است. در آسیا، گورباچف ضمن سخنرانی در «ولادی وستک» در سال ۱۹۸۶ و در «کراسنویارسک» در سال ۱۹۸۷، به متحدین و دوستان ایالات متحده شاخه‌های زیتون ارائه کرد. این گونه تجلیات رسمی مواضع «معقول» شوروی

تظاهرات ۷/ نوامبر/ ۱۹۸۹ - در مسکو برای حمایت از دموکراسی



دهها هزار دانشجوی چینی که در خارج به تحصیل مشغولند نیز جزئی از همین تراژدی به شمار می‌روند.

مصیبت ملی بزرگتری نیز وجود دارد. اصلاح‌گرایان که «دنگ» رهبریشان را بدست دارد، طی دهه گذشته در زمینه قرار دادن کشور در مسیر توسعه اقتصادی و روند آزادیهای داخلی و ارتباطات خارجی که در عصر مانو غیرقابل تصور بود، موفق بوده‌اند. فضای باز علاوه بر پیشرفت سیاسی، رونق تجارت، سرمایه‌گذاری و انتقال تکنولوژی را به همراه داشت که برای روند نوسازی اقتصادی عناصری ضروری است. در دهه بعد از سال ۱۹۷۸، میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری خارجی در کشور انجام شد که مهارت‌های تکنولوژیک و مدیریتی را به ارمغان آورد. هزاران طرح اقتصادی مشترک و تعاونی و موارد زیادی از انتقال تکنولوژی تحقق یافت و دهها میلیارد دلار ماشین‌آلات، تجهیزات الکترونیک، کامپیوتر، و سایر اقلام اساسی برای توسعه وارد شد.

برای جبران خسارات ناشی از ماجرای میدان «تین آن من» در روزهای ژوئن، سالها وقت لازم است. این امر تا حدودی از این واقعیت مایه می‌گیرد که برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی وجود یک محیط امن و با ثبات اهمیت اساسی دارد. اما دلایل دیگری نیز موجود است. برای بازگرداندن این اعتقاد که نوسازی و آزادسازی غیر قابل برگشت می‌باشد یا تلون مزاج دیربا در سیاست‌های داخلی چین پایان یافته است، حتی چنانچه عناصر اصلاح طلب در فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی بار دیگر دست بالا را در حکومت بدست آورند، سالها وقت لازم خواهد بود. اظهارات اطمینان بخش «دنگ» یک هفته پس از حمام خون پکن مبنی بر اینکه سیاست اصلاحات اقتصادی و باز شدن کشور بر روی غرب تغییر نخواهد کرد، احتمالاً افراد بدبین را خاطر جمع نمی‌سازد. وعده الحاق هنگ کنگ به چین که قرار است در سال ۱۹۹۷ انجام گیرد، از پیش موجب فرار استعدادها و منابع از این مستعمره شده بود. (در سال ۱۹۸۸، ۴۵۸۰۰ نفر هنگ کنگ راترک کردند که این رقم بیش از دو برابر تعداد متوسط افراد خارج شده از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ بوده است).

گفتارهای اطمینان بخش مبنی بر اینکه چین دست کم برای ۵۰ سال به آزادیهای وعده داده شده به هنگ کنگ احترام خواهد گذاشت، با مشاهده تصاویر تلویزیونی ارسالی از پکن به دشواری قابل قبول خواهد بود. جریان فزاینده مهاجرت احتمالاً به یک سیل تبدیل خواهد شد.

نزول ۲۲ درصدی در شاخص سهام هنگ کنگ بلافاصله پس از سرکوب جنبش دانشجویی در پکن، نمودار تأثیر این جریان بر اعتماد محافل بازرگانی محلی است. همچنین احتمال دارد که سرمایه‌گذاری بوسیله ساکنین هنگ کنگ و نیز چینی‌های مقیم خارج از طریق هنگ کنگ، از میان برود هرچند دورنمایی درین راستا وجود ندارد که بریتانیا موافقت نامه سال ۱۹۸۴ مبنی بر دست کشیدن از هنگ کنگ را فسخ کند، ولی چین در سال ۱۹۹۷ هنگ کنگی بسیار ضعیف تر و کم ارزش تر از آنچه در باره اش چانه زده است، بدست خواهد آورد.

سرمایه‌گذاری‌های تایوان از طریق هنگ کنگ که حجم بسیار قابل ملاحظه‌ای داشت و کم کم بطور مستقیم انجام میشد نیز همراه با سایر سرمایه‌گذاریهای خارجی در حال فرو مردن است. بعلاوه، تأثیر سیاسی این امر بر تایوان نیز بسیار منفی است. چشم انداز تجدید تماس و وحدت نهایی، با تصور گنجانده شدن موفقیت آمیز هنگ کنگ در یک چین نوسازی شده و دمکراتیک در حال رشد بود ولی اکنون این چشم انداز برای سالها یا به احتمال بیشتر چند دهه دورتر شده است.

جایگاه چین در جامعه ملتها به انحاء مختلف آسیب دیده است. مسئله بلاتکلیف عضویت این کشور در «گات» GATT و نیز اعطای وام‌های بیشتر از سوی بانک توسعه آسیا و بانک جهانی نیز بدون شک به تعویق خواهد افتاد. همچنین، آمادگی جهان برای بذل توجه خاص به چین بعنوان بزرگترین کشور کمتر توسعه یافته دنیا خدشه دار خواهد شد.

از جهت رابطه با ایالات متحده، آمادگی آن کشور برای قائل شدن استثنائات خاص و گوناگون اگر جای خود را به سیاست مقابله به مثل قطعی ندهد، دست کم منجر به سردی روابط خواهد شد.

چین با این اقدام سرکوبگرانه، ضربه سختی به آینده سیاسی و اقتصادی خود زده است. روشن نیست که مقامات چینی چگونه با زخمی که خود باعث آن بوده‌اند مقابله خواهند کرد. محافظه کاران، از جمله «لی پنگ» و «دنگ» (که در جریان بحران ژوئن شیوه‌گریز از اصلاحاتی را که از مدتها پیش و با حرارت مشوق آنها بود، پیشه کرد) باید توجه داشته باشند که نوسازی اقتصادی چه از لحاظ حکمرانی بر سرزمین پهناور چین و چه از نظر مشارکت آن کشور در جهان

■ **خلاء ناشی از خسوف مکتب کنفوسیوس، در اوایل قرن مدتی با «اندیشه مائو» و باورهای همراه آن پرشد، اما با خاکستر شدن امیدهای ناشی از «جهش بزرگ به پیش»، زیاده روی‌های انقلاب فرهنگی، و زیر سؤال رفتن اصول مارکسیسم - مائوئیسم، این پرسش در چین مطرح است که اصول هدایت کننده رفتار فرد و تأمین کننده هماهنگی اجتماعی را که در اندیشه چینی آنقدر بدان بها داده می‌شود، در کجا باید جست؟**

■ **تحولاتی که در چین و اتحاد شوروی جریان دارد، نوعی «انقلاب دوم» به حساب می‌آید که احتمالاً مانند انقلاب‌های نخستین در قرن بیستم، جوامع این دو کشور و مسائل بین‌المللی را در قرن بیست و یکم دگرگون خواهد ساخت.**

یک معضل جدی و عمیق دیگر یعنی با احساس فزاینده «بی‌هدفی» ارتباط داشت. فقدان دیدگاهی درباره آینده - که فراتر از مادی گرایان بود - تمامی بخش‌های جامعه چین و بویژه جوانان این کشور را تحت تأثیر قرار داده بود. خلاء ناشی از خسوف مکتب کنفوسیوس، در اوایل قرن مدتی با «اندیشه مائو» و باورهای همراه آن پر شده بود. اما با خاکستر شدن امیدهای ناشی از «جهش بزرگ به پیش»، زیاده روی‌های انقلاب فرهنگی، و زیر سؤال رفتن اصول مارکسیسم - مائوئیسم که در پی آن بروز کرد، پس اصول هدایت کننده رفتار فرد و تأمین کننده هماهنگی اجتماعی را که در اندیشه چینی آنقدر بدان بها داده می‌شود در کجا باید می‌جستند؟

شاید فرمول بندی دنگ شیائوپینگ بیانگر محدودیت دیدگاه دوره جدید بود: «هدف ما تأمین خوشبختی نسبی برای مردم چین است. صرف رها کردن یک پنجم از نژاد بشر از چنگال فقر موفقیت بزرگی خواهد بود.» هرچند سخن «دنگ» بی‌شک منعکس کننده یکی از واقعیت‌هایی است که تمام عناصر رهبری چین در مورد آن توافق نظر دارند، ولی به دشواری می‌تواند مثل مائوئیسم یا مکتب کنفوسیوس معرف یک سیستم فکری جامع باشد.

نشان دادن «انسان جوینده» دنگ به جای تلاش بی‌ثمر مائو در زمینه خلق یک «انسان جدید سوسیالیست» ناگزیر این احساس را در میان بسیاری از چینی‌ها پدید آورد که جامعه آنها دیگر احساس هویت رضایت بخشی به آنان نمی‌دهد. چیزی که این دشواری را شدیدتر می‌کند، فساد شایع و در حال رشد - بویژه در مناطق اقتصادی ویژه - بود که حتی برای انجام دادن کوچک‌ترین کارها داشتن ارتباطات خاص یا پرداخت پاداش را ضروری می‌ساخت. همه اینها با تورم فزاینده (که در میانه سال ۱۹۸۸ برآوردهای غیررسمی مقامات بانک جهانی آن را در مناطق شهری سالانه ۳۰٪ اعلام می‌کرد) و تقاضاهای تدریجاً جدی‌تر برای آزادی و مشارکت سیاسی بیشتر بخصوص از سوی دانشجویان در آمیخته بود.

تظاهرات دانشجویی و سپس دانشجویی - کارگری با مرگ رهبر سابق حزب، «هویائو بانگ»، در اواسط

ماه آوریل ۱۹۸۹ شروع شد. او در اوایل سال ۱۹۸۷ بدلیل ناتوانی در جلوگیری از تظاهرات دانشجویان از کار برکنار شده بود. تظاهرکنندگان که به نحو فوق العاده‌ای مسالمت‌جو، منضبط، و از حیث درخواست‌های اولیه شان معتدل بودند، با یک دیوار «لنینی» غیر قابل نفوذ مواجه شدند، تا اینکه روز چهارم ژوئن این دیوار به شکل حمله‌ای که منجر به کشته و زخمی شدن صدها و شاید هزاران تن از تظاهرکنندگان و تعداد بسیار کمتری از افراد پلیس و ارتش شد، برسر آنها خراب گردید.

روزهای خونین ژوئن در پکن، از جهات مختلف نمایانگر یک تراژدی ریشه دار است. در وهله نخست مسلمانان غم‌انگیز هزاران کشته و مجروح و خانواده‌های داغ‌دیده آنها و همچنین امیدهای بر باد رفته و تلخ‌کامی هزاران تظاهر کننده به نفع آزادی و دمکراسی (یعنی اهدافی که اغلب بطور نامشخصی تعریف و دریافت شده ولی عمیقاً احساس گردیده) مطرح است. هرچند تنها بخشی از این حوادث در پکن و دیگر شهرها علنی شده، ولی



بکن: چند روز پس از حوادث خونین میدان «تین - آن - من»

مردن قرن بیست و یکم امری اساسی است. احتمالاً آنها براین باورند که می‌توانند نوسازی را به شیوه‌ای منظم‌تر و بیشتر کنترل شده انجام دهند.

همچنین بی‌شک اعتقاد دارند که همراه با توسعه اقتصادی باید برخی اصلاحات سیاسی نیز انجام شود ولی احتمالاً مایلند این اصلاحات را در جهت تقویت کنترل حزبی و نه تضعیف آن به راه اندازند.

تحصیلات «لی پنگ» در اتحاد شوروی، پیشینه شغلی او به عنوان مهندسی با تجربه در امور پروژه‌های بزرگ دولتی، و برنامه ریزی شده از مرکز و برداشت محتاطانه تروی در زمینه نوسازی نسبت به «زانوئیانگ» در طی دوره ۱۹۸۷-۱۹۸۹، دست کم حاکی از بازگشت نسبی به مدل استالینی - لنینی توسعه است که مانو قبلاً از آن دست کشیده بود و گورباچف و همقطارانش نیز در حال کنار گذاشتن آن هستند. آینده روشن خواهد ساخت که آیا این برداشت خاص یا مدل متمرکز دیگری از سوی محافظه کاران انتخاب میشود یا نه، اما واضح است که رهیافت نسبتاً آزاد و عمل گرایانه‌ای که قبلاً مورد حمایت دنگ شیائوپینگ بود اعتبار خویش را از دست داده و مادام که محافظه کاران کنترل امور را بدست دارند دنبال نخواهد شد. ظاهراً محافظه کاران کهنسال چین، دیوانسالاران آموزش دیده در مسکو، و کارگزاران پائین رتبه تر حزبی در سراسر کشور مصممند که «چش بزرگ به عقب» را انجام دهند. از لحاظ سیاسی و اجتماعی نیز احتمالاً شیوه سرکوب مدت زمانی ادامه خواهد داشت و همراه با گرفتار شدن اصلاح گرایان و طرفداران دمکراسی شدت خواهد یافت. گسترش تدریجی آزادی بیان، اندیشه و مسافرت که تا ژوئن ۱۹۸۹ وجود داشت مطمئناً از میان خواهد رفت. ضمناً از آنجا که هر نوع سیستم توتالیتر نیازمند کنترل اطلاعات است، لذا رسانه‌های گروهی هدف ویژه نظریه پردازان و محافظه کارانی خواهد بود که سرکوب ژوئن را رهبری و هدایت کردند.

در مجموع، آینده چین مخاطره آمیز است. در کوتاه مدت و میان مدت، احتمالاً سرکوب و رکود اقتصادی ادامه خواهد یافت. دست کم، زمینه‌هایی که از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸ به دست آمده بود، باید پیش از آنکه کشور بتواند فرآیندهای دشوار نوسازی را آغاز و خود را با وابستگی متقابل فزاینده جهانی همساز کند، بار دیگر فراهم گردد. از آنجا که احتمالاً محافظه کاران نخواهند توانست هم حکومت کرده و هم بطور موثر برنامه نوسازی را عملی سازند، لذا تولد مجدد اصلاحات اقتصادی و سیاسی تنها در میانه یا اواخر دهه ۱۹۹۰

محتمل به نظر می‌رسد و حال آنکه با توجه به حجم مشکلات در آن زمان، معلوم نیست چنین اصلاحات دیر هنگامی قرین توفیق باشد.

هنگامی که رهبران چین در رویارویی با مشکلات فزاینده در تابستان ۱۹۸۸ عقب‌نشسته و «قبل از پیش روی در مسیر اصلاحات به تحکیم موضع» پرداختند، و سپس ناگهان در جریان سرکوب خونین تابستان ۱۹۸۹ جهت حرکت را معکوس ساختند، گورباچف به پیشروی ادامه داد. در واقع چنین به نظر می‌رسد که او به جای نشان دادن واکنش محتاطانه در قبال موانع جدید، ترجیح داده است بر تلاش‌های خود بیفزاید.

علیرغم تفاوت‌های عمده میان دو کشور، انجام اصلاحات در اتحاد شوروی دست کم به اندازه چین دشوار از کار درآمده است. همانطور که در بالا مطرح شد در سال ۱۹۸۷ آشکار بود که برنامه اصلاحات اقتصادی گورباچف شدیداً در تنگنا قرار دارد. عملکرد دوازدهمین برنامه پنجساله در مقایسه با اهداف آن چنان سطح نازلی داشت که هدف‌ها کاملاً خارج از دسترس بود.

گورباچف با وجود این ناکامیها و مصائب گوناگون اقتصادی همچنان به بشرویی ادامه داد. وی در جهت آزادی اقتصادی باز هم بیشتر (نظیر اجاره دادن پنجاه ساله زمین به کشاورزان) تشدید تلاش در زمینه آزاد کردن سیستم سیاسی، کاهش فشار هزینه‌های نظامی بر منابع، و تامین وام و سرمایه گذارهای خارجی گام برداشت.

گورباچف برای تحکیم جایگاه سیاسی خویش و تقویت گلاسنوست و پرسترویکا در تابستان سال ۱۹۸۸ خواستار برگزاری نوزدهمین کنفرانس حزب شد، نخستین کنفرانسی که از جنگ جهانی دوم به بعد تشکیل می‌شد. این کنفرانس مردم شوروی را با شیوه کاملاً جدیدی از سیاست آشنا کرد. مسائل بطور جدی و با جار و جنجال مورد بحث قرار گرفت و سوء استفاده‌ها و کمبودها علناً در مقابل چشم دهها میلیون تماشاچی تلویزیون افشاء شد. تماشاچیان، مفسران و بسیاری از شرکت‌کنندگان در کنفرانس بوضوح گرفتار این تجربه شدند.

در جریان برگزاری انتخابات نسبتاً آزاد قوه مقننه جدید یا کنگره نمایندگان

زنده کردن اقتصاد کافی نیست، هرچند که ممکن است در طول زمان بهبودهایی حاشیه‌ای بوجود آورد. در واقع گروهی از مسائل کماکان مثل شمشیر داموکلس بالای سر گورباچف وجود خواهد داشت: آیا جان بخشیدن به اقتصاد مستلزم چنان اصلاحات گسترده‌ای است که سیستم سیاسی قادر به اداره آنها نباشد؟ و در ارتباط با سؤال قبلی اینکه آیا اصلاحات اقتصادی انجام شده تا زمان حاضر، موجد چنان توقعاتی بوده است که سیستم اقتصادی قادر به برآوردن آنها نباشد؟ یا این پرسش که برای موفقیت دراز مدت اصلاحات سیاسی و اقتصادی حائز اهمیت است:

آیا گسترش دموکراسی و تقویت حکومت قانون در شوروی تا آن اندازه جامعه و سیاست را متحول ساخته است که دست آوردها قابل برگشت نباشد؟ آشکار است که وظیفه دشوار فعال کردن اقتصاد شوروی هنوز یکسره در پیش است. گورباچف در زمینه ایجاد دستگاه سیاسی لازم برای اخذ تصمیمات دشوار اقتصادی موفق بوده است. وی چیزی در حدود دو سوم از رهبران برجسته حکومت و حزب را کنار گذاشته و حامیان خود را بجای آنها

■ در مرحله کنونی، سرنوشت بسیاری از مسائل در شوروی به ادامه قدرت و اراده یک نفر بستگی دارد. با این وجود، فرایندهای اصلاح و تجدید حیات در حال ایجاد کانون‌هایی برای تحولات سازنده است که با گذشت زمان، حتی اگر گورباچف از کار بازماند یا از صحنه کنار برود، خنثی کردن آنها بسیار دشوار خواهد بود.

■ تصور برابری در برابر قانون یا استقلال قوه قضائیه، در کشوری که حزب با قدرت زمام امور را در دست دارد ولی عمدتاً خارج از محدوده قانون قرار می‌گیرد، دشوار است.

نشانده است. همچنین روشنفکران و بخش قابل توجهی از عامه مردم را مجذوب ساخته است. ولی هنوز یک دستگاه دیوانسالاری عریض و طویل با قدرت تقریباً نامحدود در زمینه ایجاد تاخیر، سردرگمی و کارشکنی را در برابر خود دارد. به علاوه «... کارگران ناراضی اند. اصلاحات، دستمزدها و پاداش‌ها را مستقیماً به عملکرد افراد پیوند می‌زند، ولی از طرف دیگر میزان تولید اغلب وابسته به عواملی است که خارج از حیطه کنترل تک‌کارگران قرار دارد. از دید کارگران، اصلاحات به معنی تقاضای انضباط بیشتر و در عین حال امنیت شغلی کمتر، رشد آهسته‌تر دستمزدها، و صرفاً وعده‌ای در مورد پاداش نهایی به شکل کالاهای مصرفی و خدمات است.»

حتی اگر تیغ صورت تراشی، تلویزیون، یا جوراب زنانه در چنان حجم عظیمی تولید یا وارد شود که برای ارضای تقاضاهای مصرف‌کنندگان کافی باشد، باز همان مسئله اساسی که باعث شکست نوگرایان چینی شد، یعنی اصلاح قیمت‌ها برجای خود باقی خواهد ماند. با داشتن کسر بودجه‌ای هنگفت، میزان عظیمی از بدهی خارجی (که طبق اولین گزارش ریشکوف نخست وزیر اتحاد شوروی خطاب به شورای عالی برابر ۵۶ میلیارد دلار است)، و تورمی که تاکنون سرکوب شده است، گورباچف هیچ چشم‌اندازی - و احتمالاً هیچ تمایلی - در مورد اصلاح جدی قیمت‌ها در چند سال آینده نخواهد داشت.

امکان انتقال منابع از بخش نظامی به بخش سرمایه‌گذاری و مصرف غیر نظامی به مراتب بیشتر است. گورباچف با پیشنهادات مختلفی که در زمینه کاهش و کنترل تسلیحات به غرب داده و با تبدیل نیم میلیون سرباز به کارگر غیر نظامی، بطور واقع بینانه می‌تواند انتظار آرایش مجدد قریب پنج در صد از منابع کشور و نیز تا حدودی رفع مشکل کمبود کارگر را که در حال ظهور است داشته باشد. علاوه، تلاش‌های همزمان و فزاینده در جهت استفاده از تسهیلات تولید نظامی برای مقاصد غیر نظامی، هم کمیت و هم کیفیت کالاهای تولیدی و مصرفی را تا حدودی بهبود خواهد بخشید.

در مجموع، هنوز روشن نیست که اصلاحات گورباچف تا چه حد موفق خواهد بود. احتمال اینکه اصلاحات کاملاً موفقیت‌آمیز یا یکسره توأم با شکست باشد، ناچیز است. با توجه به رهیافت شوروی، احتمال به نظر می‌رسد که بسیاری از اصلاحات قطع نظر از میزان موفقیت کلی همچنان ادامه یابد. گورباچف در کتاب خود پرسترویکا اظهار می‌دارد که «گسترش دموکراسی، پرسترویکا را غیر قابل بازگشت خواهد ساخت.» هرچند شاید تئوری موجود در پشت سر این اندیشه درست و جریان امور نیز امیدوار کننده باشد، ولی قطعاً معلوم نیست که گسترش دموکراسی یا پرسترویکا هر دو برگشت‌ناپذیر باشد.

■ پی‌آمدهای تحولات برای غرب

هرگونه ارزیابی در مورد نتایج اصلاحات چین برای غرب باید با بررسی

خلق در اوایل سال ۱۹۸۹، نامزدهای حزب کمونیست - حتی دبیرهای شاخص حزبی - در هر مورد که میان کاندیداهای متعدد رقابت وجود داشت علیرغم مساعدت‌های رسمی شکست خوردند.

هنوز روشن نیست که این کنگره جدید تا چه حد موثر از کار در خواهد آمد زیرا حجم آن (با ۲۲۵۰ نفر عضو) بیش از حد بزرگ بوده و طبق برنامه تنها در مدت کوتاهی در بهار و بانیز هر سال تشکیل جلسه می‌دهد. از جمله وظایف اصلی این ارگان، ایفای نقش بعنوان یک هیئت انتخاب‌کننده است، زیرا رئیس جمهوری کشور و ۵۴۰ عضو تمام وقت شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی را برمی‌گزیند. نهاد اخیر الذکر اصولاً بخش اعظم قدرت قانونگذاری را اعمال می‌نماید و کنگره مزبور وظایف انتخاباتی خویش را به اجرا گذاشته و مسائل ملی را تصفیه می‌کند. (کنگره نمایندگان خلق در اولین نشست خود طی ماههای مه و ژوئن ۱۹۸۹ هر دو وظیفه فوق‌الذکر را با حرارت انجام داد یعنی همانگونه که انتظار می‌رفت گورباچف را به عنوان رئیس کشور انتخاب کرد، شورای عالی بسیار محافظه‌کاری را برگزید، و شاید ۱۵۰ میلیون تماشاگر تلویزیون در سراسر کشور را با بحث‌های صریح و شدیدوبی سابقه نمایندگان پیرامون مسائل مختلف به تعجب واداشت.) ادعای جمهوریهای غیر روس و گروههای نژادی - که کنگره و گلاسنوست عموماً بدانها شدت بخشیده بود - به نحو خاصی در کنگره آشکار بود و حکایت از معارضه‌ای عمده در آینده برای حکومت مرکزی داشت.

مشکلات نژادی ممکن است پیشرفت اصلاحات را آهسته سازد. هرچند اعطای میزانی از قدرت و اختیارات به مناطق و کاستن از تمرکز فعالیت‌های اقتصادی دولتی عنصر کلیدی اصلاحات گورباچف را تشکیل میدهد اما انجام این کار در شوروی بمراتب دشوارتر از چین است. در چین ۹۴٪ از مردم از نژاد «هان» بوده و اقلیت‌ها تنها ۶٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند، در حالی که در اتحاد شوروی ۵۲٪ مردم روس و ۴۸٪ دیگر از نژادهای غیر روس هستند. در دولت‌های بالتیک، جمهوریهای ماوراء قفقاز، و آسیای مرکزی سنت نیرومندی از خود مختاری وجود دارد. در آذربایجان مشکلاتی با اقلیت ارمنی به چشم می‌خورد که در جهت معارضه با کرملین بروز کرده و گورباچف را وادار به اعلام این مطلب ساخته است که «مردم دچار اشتباه فاحشی خواهند بود اگر براین باور باشند که می‌توان از تمرکز زدانی به نفع ملیت‌ها بهره‌برداری کرد.» تمرکززدایی در اتحاد شوروی آشکارا حدود معینی دارد اما تأثیر آن بر پیشرفت اصلاحات هنوز مشخص نیست.

بهرحال اصلاحات سیاسی در اتحاد شوروی تا مدتی - احتمالاً به همان اندازه که اصلاحات اقتصادی چین از اصلاحات سیاسی پیش افتاده - جلوتر از اصلاحات اقتصادی خواهد بود. آشکار است که آن دسته از اقدامات اقتصادی که گورباچف و همکارانش تاکنون انجام داده‌اند رویهمرفته برای

■ همانگونه که عقب نشینی در برابر يك دشمن ورزیده در میدان جنگ از پیچیده ترین و خطرناك ترین مانورها در هرنجنگ است، در پی شكست يك سیستم نیز عقب نشینی استراتژيك دشوارترین کار در زمینه حکمرانی خواهد بود.

■ «دوتوکویل»: حکمرانان هنگامی که اصلاحات را آغاز می کنند. بیش از هر زمان دیگر آسیب پذیرند.

■ گورباچف: مردم دچار اشتباه فاحشی خواهند بود اگر بر این باور باشند که می توان از تمرکززدائی به نفع ملیت ها بهره برداری کرد.

لحاظ تئوریک، اصلاحات اقتصادی در شوروی با وجود شكست اصلاحات سیاسی می تواند موفق از کار درآید و بدین طریق، جهان در برابر يك دولت بسته و توتالیتر، از نوجان گرفته، از لحاظ اقتصادی قدرتمندتر، با کنترل های ناچیز بر قدرت مرکزی، روبرو خواهد بود. البته موفقیت اقتصادی علیرغم شكست سیاسی چنان نتیجه ناممکنی است که موجب نگرانی نخواهد بود. با این همه، غرب تا زمانی که اصلاحات سیاسی شوروی هنوز جریان دارد و گسترش دموکراسی، فضای باز، و رعایت حقوق بشر در دست انجام است باید از بابت کمک اقتصادی به آن کشور جانب احتیاط را نگاهدارد.

«اربرت گیتز» ROBERT GATES دستیار رئیس جمهوری آمریکا در امور امنیت ملی، اتحاد شوروی را به گونه ای که در جهت منافع غرب قرار گیرد چنین معرفی می کند:

«آنچه ما در جستجوی هستیم، دولتی از لحاظ داخلی کثرت گرا، از لحاظ خارجی غیر مداخله گر، رعایت کننده حقوق بشر، موید ثبات و آرامش بین المللی و کشوری است که این تغییرات در آن مستقل از دیدگاهها، قدرت، و با برجا ماندن يك فرد واحد، و نه بصورت فرمانی از بالا صورت گیرد. ما می توانیم امید چنین تغییری را داشته باشیم ولی سراسر تاریخ روسیه و شوروی به ما می آموزد که از این بابت بدبین و محتاط باشیم.»

با توجه به تجارب گذشته و معارضات دشواری که در پیش است، پیدایش چنین دولت ایده آلی یقیناً مستلزم گذشت دهها سال می باشد و مسیر رشد آن هم چندان سر راست نخواهد بود.

دگرگونیهای لازم برای جامعه شوروی و حیات اقتصادی و سیاسی آن چنان بنیادین است که جریان تحولات یقیناً پرپیچ و خم و همراه با عقب نشینی ها، آزمایش های نادرست، و ناکامی های متعدد خواهد بود.

با این حال به گفته «پوش» رئیس جمهور آمریکا، در دراز مدت به نفع ایالات متحده و غرب است که اصلاحات در اتحاد شوروی موفقیت آمیز باشد و این کشور هرچه بیشتر در جامعه ملتها ادغام گردد. بعلاوه، همانطور که زیگیو برژنفسکی بیان نموده، به نفع غرب است که:

«... از مرحله فعلی تحولات دردناك داخلی شوروی در جهت ثبات بخشیدن به روابط ژئواستراتژیک میان آمریکا و شوروی استفاده کند و در ضمن مشوق دگرگونی گسترده تر در نظام شوروی باشد. اهرم نفوذ آمریکا در مورد نخست آشکارا قویتر از قدرت تأثیر آن در مورد دوم است ولی سیاست ما باید هر دو جنبه را مد نظر قرار دهد.»

چنانچه گورباچف در زمینه تفکر جدید خود در داخل و خارج موفق شود، اتحاد شوروی به بازیگری بمراتب با اهمیت تر در صحنه بین المللی مبدل خواهد گردید. اما با ایجاد کثرت گرایی سیاسی بیشتر در داخل، تحمل کثرت گرایی افزون تر در اروپای شرقی، و گشودن هرچه بیشتر اقتصاد و جامعه خویش بر روی غرب، بازیگری خواهد بود که منشا تهدیدات کمتری است. در این اوضاع و احوال ادغام آن کشور در بقیه اروپا امری ثبات آفرین خواهد بود.

متأسفانه در این مرحله بسیاری از مسائل به ادامه قدرت و اراده يك فرد وابسته است. با این وجود، فرآیندهای اصلاح و تجدید حیات در حال ایجاد کانون هایی برای تغییرات سازنده است که باگذشت زمان، حتی اگر گورباچف از کار بازماند یا از صحنه کنار برود، خنثی کردن آنها بنحو فزاینده ای دشوار خواهد بود. درحالی که ممکن است اصلاحات گورباچف در چند سال آینده باطل شود، و درعین حال که چشم انداز موفقیت عمده در زمینه اقتصادی روشن و نزدیک نیست، ولی نتایج تلاش های اصلاح طلبانه ای که فعلاً در شوروی جریان دارد مثبت است.

روزهای خونین ژوئن و آنچه ممکن است در آینده رخ دهد آغاز گردد. آب رفته را نمی توان به جوی بازگرداند و در صورتی که سرکوب سیاسی عمیق تر گردد و رکود اقتصادی بدنبال آید، حتی اصلاح وضع تجارت نیز سالها وقت خواهد برد.

رهبران آمریکا در طول زمامداری پنج رئیس جمهور بر پایه این فرض دست به عمل زده اند که منافع داخلی و خارجی چین با منافع ایالات متحده همراستا می باشد. بی تردید چینی در راستای منافع ایالات متحده است که از لحاظ اقتصادی نوسازی شده و از نظر داخلی آزاد باشد، بجای ماجراجویی به توسعه داخلی بپردازد، و به نوعی قدرت شوروی را کنترل نماید. يك چین ضعیف، از لحاظ سیاسی سرکوبگر، و بی ثبات شريك بسیار نامناسبی برای ایالات متحده و طرف تجاری ضعیفی برای ژاپن و اروپای غربی خواهد بود. در این صورت ظاهراً غرب امتیاز دیگری نیز در رابطه با مسائل امنیت منطقه ای آسیا از دست خواهد داد، زیرا چینی که گرفتار فشارها و کشمکش های داخلی خود باشد قدرت کمتری برای کمک به حل معضل کامبوج یا کاستن از تنش های موجود در شبه جزیره کره خواهد داشت.

دنگ شیائوپینگ تا هنگامی که سلامت و نیرومندیش با برجاست، همچنان رهبر برجسته کشور خواهد بود. اما تلاش های وی برای ایجاد سلسله جا افتاده ای از جانشینان تاکنون دوبار با شكست مواجه شده و نامحتمل است که در این مرحله نیز بتواند توفیقی در این زمینه بدست آورد. مشکل جانشینی جزئی از مشکل کلی تر اصلاحات است. همانطور که هنری کیسینجر خاطر نشان ساخته: «هوئیائوبانگ و زائوزیانگ هر دو بر اثر جریاناتی که وظیفه نهادینه کردنش را داشتند، و بواسطه عدم توانایی اصلاح گر بزرگ از روبرو شدن با این قضیه که اصلاحات اقتصادی نه تنها در کوتاه مدت موجب رضایت و حق شناسی نمی گردد بلکه انگیزه حرکت به سمت کثرت گرایی سیاسی را ایجاد می کند، از کار برکنار شدند.»

اگر دنگ شیائوپینگ عزم و قدرت جسمی لازم را برای از سرگیری برنامه نوسازی داشته باشد، امکان تغییر جهت جریان سرکوب، رکود اقتصادی، و انزوا (که جز در این صورت قابل پیش بینی است) وجود دارد، البته پس از گذشت مدت زمانی قابل ملاحظه. تنها در چنین اوضاع و احوالی غرب بار دیگر می تواند بر روی چین از لحاظ ایفای نقشی سازنده در منطقه و در جهان حساب کند. اگر سلامت «دنگ» به خطر افتد یا مایل به معکوس کردن جریان که در ژوئن ۱۹۸۹ شروع شد نباشد، عناصر لنینی-استالینی در حزب یا ارتش آزادی بخش خلق عقربه ساعت را باز هم عقب تر خواهند برد و همراه با آن، مشارکت با غرب را که زمانی وعده داده شده بود منتفی خواهند ساخت.

اگر اقدامات سیاسی گورباچف موفق از کار درآید پیامدهای آن برای غرب ولو آنکه رقابت ها و مخاطرات در زمینه روابط شرق و غرب ادامه یابد اساساً مثبت خواهد بود. اما مجاب ساختن افکار عمومی غرب از بابت این خطرات کار چندان ساده ای نیست. تفکر سیاسی جدید گورباچف در زمینه سیاست خارجی، هم اینک احساس خطر در اروپای غربی و ایالات متحده را کاهش داده است. چنانچه این خط مشی به صورتی تهاجمی ادامه یابد، دشواریهای موجود در زمینه حفظ انسجام سیاسی اتحاد عرب و توجیه هزینه های دفاعی چشمگیر برای مردم در کشورهای هم پیمان آمریکا افزایش خواهد یافت.

در صورتی که اصلاحات اقتصادی مسکو نیز موفقیت آمیز باشد، روابط شوروی با غرب هرچه بیشتر تقویت خواهد شد و در صورت شكست اصلاحات سیاسی، اصلاحات اقتصادی نیز به همان سرنوشت دچار خواهد گردید. از